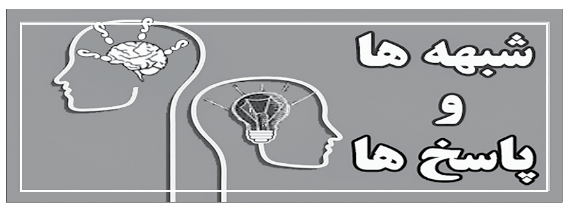

اجرای قانون دیگران

شـــبهه: چرا ما باید قانونی را که دیگران نوشته‌اند از جمله قانون حجاب، مراعات کنیم؟

پاسخ: این شبهه به مسـئلهٔ حجاب اختصاص ندارد و به همهٔ امور جامعه و قوانین اجتماعی مربوط می‌شـود؛ چرا که اصل قانونمداری، اصلی کلّی است. فرض کنیم کسی همین ادعا را دربارهٔ محدودهٔ سرعت مجاز در رانندگی مطرح کند و بگوید من قانون را قبول ندارم و می‌خواهم بیش از سرعت مجاز رانندگی کنم و یا فرد دیگری بگوید من قانون را قبول ندارم و می‌خواهم بدون گواهینامه رانندگی کنم. آیا در چنین جامعه‌ای که هر کسی به دلخواه خود، رانندگی می‌کند؛ می‌توان تردّد کرد و در عین حال ایمن بود؟!

ما باید بدانیم که قانونمداری یکی از اصول اوّلیه زندگی عُقلائی اسـت. اگر قانونمدار نباشیم، آسیب تخلّف از قانون، تنها به فرد متخلّف نمی‌رسد؛ بلکه همهٔ جامعه از آن تخلّف آسیب می‌بینند. جامعه وقتی در مسیر صلاح و آرامش حرکت می‌کند که همهٔ افراد بر اساس توافق‌های جمعی حرکت کنند. بر همین اساس یـک اصل کلّـی در مباحث تربیتی وجود دارد که عمل کردن به قانون بد، بهتر از مخالفت با قانون است؛ چرا که اگر باب قانون‌شکنی باز شود و هر کسی طبق سلیقهٔ خود رفتار کند، چیزی جز هرج‌ومرج اتّفاق نخواهد افتاد.

شـهری را فرض کنیم که هر خودرویی به سبکی که رانندهٔ آن دوست دارد رفت‌وآمد کند، یکی از «پارک ممنوع» تخلّف کند، دیگری از «سرعت مطمئنه» تخطّی کند و فرد دیگری وارد حریم «ورود ممنوع» شـود! در چنین شـرایطی همهٔ رفت‌وآمدها مختل خواهد شد. در شهری که همه از سرعت مطمئنه تخطی کنند، تردّد با سرعتی بسیار کمتر از سرعت مطمئنه نیز امکان‌پذیر نخواهد بود.

> **عقل، حکم می‌کند که هر کسی در هر محیطی که باشد، موظّف است از قوانین آن محیط تبعیّت کند مگر اینکه قوانین آن محیط، ضد الهی و ضدبشری باشند که در این صورت موضوع، فرق می‌کند وگرنه تا وقتی‌که قوانین محیط، با توحید و انسـانیّت، در تعارض نباشد؛ اصل اوّلی این است که مراعات قانون همیشه موجب رشد و سلامت جامعه است.**

قانونمداری، مقتضای حکم عقل

مـا باید این موضوع را درک کنیم که عمل به قانون، مصلحت همه اسـت؛ یعنی هم مصلحت ما و هم مصلحت دیگران اسـت و بازخورد آن در درجهٔ اوّل، به خود ما باز می‌گردد.

اگر نگاه عمیق و کلانی داشته باشیم می‌فهمیم که ضرر قانون‌شکنی به خود ما برمی‌گردد؛ مثلاً اگر هنگام عبور از خیابان، زباله‌ای در خیابان بیندازیم ممکن است در نگاه نخست گمان کنیم که این کار آسیبی به ما نمی‌زند، زیرا خانهٔ ما اطراف این خیابان نیست؛ امّا کسی که نگاه عمیق‌تری دارد می‌گوید اگر به‌واسطهٔ این کار، قبح انداختن زباله از بین برود و تبدیل به یک عادت همگانی بشود؛ در آن صورت افراد دیگری با همین طرز فکر، در اطراف خانهٔ ما نیز زباله خواهند انداخت و آن وقت تمام شـهر پر از آلودگی و زباله می‌شـود و محل زندگی ما نیز آلوده خواهد شد. اگر می‌خواهیم که محل زندگی خودمان آرامش و نظافت داشته باشد، باید نظافت را در همه‌جا رعایت کنیم، پس قانونمداری مقتضای حکم عقل است.

اگر کسـی بعد از این توضیحات، باز هم بگوید که من نمی‌خواهم قانون را مراعات کنم و می‌خواهم همه‌جا سـرِ خود باشم؛ طبیعتا راه بحث و گفت‌وگوی علمی با چنین شخصی بسته است و باید با او برخورد قانونی کرد و برای او جریمه یا مجازات در نظر گرفت. عقل، حکم می‌کند که هر کسـی در هر محیطی که باشد، موظّف است از قوانین آن محیط تبعیّت کند مگر اینکه قوانین آن محیط، ضد الهی و ضدبشـری باشـند که در این صورت موضوع، فرق می‌کند وگرنه تا وقتی‌که قوانین محیط، با توحید و انسـانیّت، در تعارض نباشـد؛ اصل اوّلی این است که مراعات قانون همیشه موجب رشد و سلامت جامعه است. قانونمداری ما در راستای حرکت به سمت خدا است و اگر قوانینی وجود داشته باشد که ضد خدا و ضد بشریّت باشد، انسان باید آن قانون را زیر پا بگذارد؛ برای مثال اگر در کشوری بگویند که قانون اینجا این است که باید آدم بکشی! ما نباید از این قانون تبعیّت کنیم، چون ما قانون را برای رشد و حفظ بشریّت می‌خواهیم و آدم‌کشی خلاف آن اسـت؛ امّا اگر بگویند که تجارت مشـخّصی را انجام ندهید یا ضوابط خاصّ پزشکی و یا قوانین راهنمایی و رانندگی را مراعات کنید، باید تا جایی که می‌توانیم در هر محیطی که وارد می‌شـویم به قوانین آن محیط ملتزم باشیم تا زمینهٔ سعادت خودمان و آن جامعه را فراهم کنیم.

محمدحسن وکیلی

تقیه یک تاکتیک معقول و مشروع برای حفظ بهتر و بیشتر نیروها

در شـیعه مفهوم معقول و خردمندانه‌ای وجود دارد که هم قرآن آن را تایید می‌کند و هم خرد، و آن مفهوم «تقیه» است. تقیه عبارت است از تاکتیک معقول به کار بردن در مبارزه برای حفظ بهتر و بیشتر نیروها.

بدیهی است که هر فردی، چه از نظر جانش و چه از نظر امکانات اقتصادی‌اش و چه از نظر حیثیات اجتماعی‌اش، برای جبهه‌ای که در آن جبهه پیکار می‌کند یک نیرو است، یک سرمایه است. حداکثر کوشش برای حفظ این نیروها و سرمایه‌ها باید به کار برده شود. چرا نیروها بی‌جهت هدر برود؟ چرا قدرت‌ها بی‌جهت ضعیف گردد؟ باید جبهه (حق) هرچه بیشتر قوی و نیرومند بماند.[۱]

۱-احیای تفکر دینی و علل دین‌گریزی، شهید مرتضی مطهری(ره)، بینش مطهر، ج۲۵، ص۱۲۵

نقش خبرگان در فرهنگ عمومی

حسین فیاض‌پور

توده‌های مردم از نخبگان و رهبران خود الگو می‌گیرند و ایشان را سرمشق و اسوه فکری، فرهنگی و رفتاری خویش قرار می‌دهند. از نظر مردم، حاکمان و نخبگان جامعه به سبب حضور در راس هرم قدرت و یا موقعیت‌های برتر، از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردارند، لذا شایسته‌ترین افراد برای سرمشق قرار گرفتن می‌باشند تا به شماری از موفقیت‌های آنان دسـت یافت. این باور توده‌های مردم نسبت به نخبگان و خواص جامعه موجب می‌شود تا نقش مثبت و منفی آنان در هدایت و گمراهی مردم بسیار پر رنگ‌تر از دیگر اقشار باشد. از این رو قرآن به هر دو جنبه تاثیرگذاری این طبقه اجتماعی توجه خاصی مبذول داشته است.

نویسنده در این مطلب به بررسی نقش خواص و نخبگان در هدایـت فکری و فرهنگی جامعه یا تخریب فرهنگ عمومی مردم پرداخته و به عنوان مثال درباره هامان وزیر ویژه فرعون و نقش زیانبار او در گمراه‌سازی مردم جامعه مصری سخن گفته است.

***

تاثیرپذیری توده از حاکمان و رهبران

انسان‌ها به طور طبیعی، اهل تقلید هستند و بسیاری از افکار و رفتارهای خویش را خواسته و ناخواسته از طریق تقلید به دست می‌آورند. اصولا رفتارهای اجتماعی و جامعه پذیری از طریق تقلید تحقق می‌یابد و نمی‌توان نقش تقلید را در انتقال دانش، تجربیات، فرهنگ‌ها، آداب و سنت‌ها نادیده گرفت و از آثار مهم تقلید در زندگی بشـر به ویژه همبستگی ملی و همگرایی چشـم پوشید؛ زیرا جامعه پذیری عامل مهم ثبات و امنیت رفتاری و هنجاری افراد جامعه می‌باشد.

بنابراین، نمی‌توان گفت که تقلید کار میمون و حیوان است؛ بلکه انسان نیز به عنوان حیوان ناطق و عاقل از تقلید استفاده بسیار مهم و اساسی می‌کند و تنها تفاوت میان تقلید انسانی و حیوانی، انتخاب خردمندانه و حکیمانه موارد و مصادیق آن از سوی انسان است. به این معنا که بایسته و شایسـته انسان و انسانیت است که در انتخاب موارد و مصادیق تقلید، خردمندانه و حکیمانه عمل کند و از روی عقل و به هدف دسـتیابی به اهداف عاقلانه‌ای از کس یا چیزی تقلید کند.

ما انسـان‌ها با نگاه دقیق و خردمندانه به رفتارهای گیاهان و جانوران توانستیم بسیاری از ابتکارات و اختراعات را تحقق بخشیم که این اختراعات در تحقق آسایش زندگی ما نقش بی‌نظیری را ایفا می‌کنند.

پس آنچه از نظر خرد ناپسند است و بلکه باید آن را به عنوان تقلید زشت و قبیح دسته‌بندی و از آن اجتناب کرد، تقلید کورکورانه غیرمبتنی بر عقل و حکمت است.

در روان شناسـی و روان شناسـی اجتماعی یکی از مسائل مهم و اساسی به ویژه در شخصیت، مسئله تقلید و الگوپذیری اسـت. اصولا جوامع و گروه‌های اجتماعی و حتی گروه‌های سنی بر اساس این خصلت طبیعی انسان یعنی تقلید شـکل می‌گیرد و آثار آن در زندگی فردی و اجتماعی هر شخصی ظاهر می‌شود. بنابراین، نمی‌توان از مسئله تقلید بسادگی گذشت و آن را بی‌ارزش قلمداد کرد.

اصولا انسـان‌ها به طور طبیعی از کسانی که آنان را مهم می‌دانند، تقلید و پیروی می‌کنند. این دیگری مهم یا دیگران مهم، می‌توانند کسانی باشند که جامعه آنان را موفق می‌شمارد. به عنوان نمونه در گذشته، اصحاب قدرت از نظامیان و دیوان‌سالاران یا عالمان و دانشمندان به عنوان الگوهای مهم برای همه توده‌های مردم مطرح بودند. در زمانی حکیمان و پزشـکان ایـن جایگاه مهم را یافتند و والدین و فرزندان می‌خواستند در این جایگاه قرار گیرند و ایشان را الگوهای رفتاری خود قرار می‌دادند. در جهان امروز به سبب تبلیغات رسانه‌ای، هنرمندان و ورزشکاران در این جایگاه قرار گرفته‌اند.

عبید زاکانی در داستان‌هایی چند به طنز بیان می‌کند که چگونه در جامعه ناسالم، علم و دانش بی‌ارزش می‌شود و الگوهای مردم از دانشمندان به افراد پست و فرومایه چون دلقک‌ها تبدیل می‌شود. وی در داستانی در عتاب پدر به فرزنـد می‌گوید که اگر به کار تن ندهد او را در مدرسـه می‌گـذارد تا از درس‌های آنجا بیاموزد و زندگی سـگی داشته باشد؛ زیرا در آن عصر مقام دانش و دانشمند چنان پایین قرار گرفته بود که زندگی دانشمندان زندگی سگی بود و نمی‌توانست الگوی مناسبی برای پیشرفت باشد. وی در این داستان‌ها و طنزهای تلخ خویش، به نقش مخرب حاکمان در تغییر رویکردها و الگوها اشـاره می‌کند و در حقیقت این معنا را گوشزد می‌کند که: الناس علی دین ملوکهم؛ مردمان سـبک زندگی خویش را از پادشاهان و رهبـران اجتماعی خود می‌آموزند. در زمانی که دلقک‌ها بر اساس جایگاه خاص در دربارها از پیشرفت‌های گوناگون مادی و اجتماعی برخوردار می‌باشند، توده‌های مردم این دسته از افراد را الگوی پیشرفت خود قرار می‌دهند.

بر اسـاس آموزه‌های روان شناسـی این معنا ثابت است که دیگران مهم، کسانی هستند که از نظر شخص، انسـان‌های موفق هستند. توفیق، هر گونه که معنا شود، عاملی اسـت که شخص را به الگوبرداری دعوت می‌کند. اگر توفیق به معنای ثروت و قدرت باشد، الگوهای انسان کسانی خواهند بود که از ثروت و قدرت بهره‌مند می‌باشند.

از آنجا که در جهان مادی، مادیات از جایگاه خاصی در اهداف زندگی بشر برخوردار می‌باشد، صاحبان قدرت و ثـروت همواره به عنوان الگـوی توده‌های مردم مطرح بوده اسـت. نگاه به اصحاب قدرت و ثروت تنها اختصاص به ایشان پیدا نمی‌کند بلکه حتی زنان و خانواده‌های آنان نیز به عنوان شاخص‌هایی برای الگوبرداری مطرح می‌شوند. از این رو خداوند با توجه به این گرایش طبیعی مردم به الگوبرداری از انسـان‌های موفق و دیگران مهم و حتی از منتسبان به دیگران مهم، از زنان پیامبر(ص) می‌خواهد تا افکار و رفتار خویش را بر اساس افکار و رفتار پیامبر(ص) تنظیم کنند؛ زیرا توده‌های مردم افزون بر پیامبر(احزاب، آیه ۲۱) به زنان ایشان نیز توجه داشته و از آنان الگوبرداری می‌کنند. تاکید بر پاداش و کیفر مضاعف نسبت به اطرافیان الگوها از سوی خداوند، به معنای نقش ایشان در تخریب و تصحیح رفتارهای اجتماعی توده‌های مردم است.(احزاب، آیات ۲۷ تا ۳۹) خداوند در آیه ۳۲ سوره احزاب بصراحت می‌فرماید که زنان پیامبر(ص) همانند دیگر زنان نیستند؛ زیرا انتساب ایشان به پیامبر(ص) موجب می‌شود تا مردمان به آنان نگاهی خاص داشـته باشند و افکار و رفتارشان را زیر ذره‌بین قرار دهند. در رفتارهای اجتماعی باید بسیار دقیق باشند و مراعات کنند و حتی کمتر در جامعه حضور یابند؛ زیرا خطاها و اشتباهات آنان موجب می‌شود تا الگوی مردمان یعنی پیامبر(ص) تضعیف شود. شاید داستان افک و رفتار همسر پیامبر در آنجا خود نمونه برجسته‌ای از تاثیر منفی حضور خطاآمیز زنان پیامبر در جامعه باشد که اسباب تضعیف رهبری را فراهم آورده بود.(نور، آیه ۱۱)

به هر حال، توده‌های مردم، حاکمان و رهبران اجتماعی خویش را به عنوان انسان‌های موفق می‌شناسند و از ایشان تقلیـد می‌کنند؛ بلکه دایره این تقلید حتی فراتر از خود رهبران به حواشی و منتسبان آنان نیز کشیده می‌شود.

> **تفاوت میان تقلید انسـانی و حیوانی،انتخاب خردمندانه و حکیمانه موارد و مصادیق آن از سوی انسان اسـت. به این معنا که بایسته و شایسته انسان و انسانیت است که در انتخاب موارد و مصادیق تقلید، خردمندانه و حکیمانه عمل کند و از روی عقل و به هدف دسـتیابی به اهداف عاقلانه‌ای از کس یا چیزی تقلید کند. ما انسان‌ها با نگاه دقیق و خردمندانه به رفتارهای گیاهان و جانوران توانستیم بسیاری از ابتکارات و اختراعات را تحقق بخشیم که این اختراعات در تحقق آسایش زندگی ما نقش بی‌نظیری را ایفا می‌کنند.**

نقش هامان در تخریب فرهنگی مردم

داسـتان‌های قرآنی تنها گزارش صرف نیست، بلکه حکایات آموزنده‌ای اسـت که بایـد از آن عبرت و درس گرفت. این عبرت‌گیری از جهاتی لازم و ضروری اسـت؛ زیرا سنت‌های الهی در تاریخ و جامعه تکرار می‌شود و اگر ما همان راه کژی را برویم که دیگران رفتند، دچار همان مشکلات و عذاب‌های سـخت دنیوی و اخروی خواهیم شد. از سـویی دیگر، در روایات معتبر تصریح شده است که بسـیاری از این حوادث و رخدادها که بر سر امت‌های پیشین به ویژه بنی اسرائیل آمده است، طابق النعل بالنعل تکرار خواهد شود و بر سر امت اسلام خواهد آمد. داستان هامان به عنوان یکـی از اصحاب قدرت در دربار فرعونی و حکایـت او با بنی اسـرائیل و قبطیان مصری می‌تواند درس‌های آموزنده‌ای برای امت اسلام داشته باشد. رویه و شیوه تحلیلی قرآن نسبت به تاریخ بیانگر این معناست که از نظر قرآن تاریخ تکرار می‌شود و جوامع باید این را درک کنند تا همان شـرایط و علل را بازسازی نکنند تا گرفتار عذاب شوند. بر اساس گزارش‌های آیات و روایات، هامان وزیر فرعون(مجمع البیان، ج ۷ و ۸،ص ۸۰۸) و نخستین کسی است که گل را پخت و آجر ساخت.(قصص، آیه ۳۸؛ جامع البیان،ج ۱۱،جزء ۲۰، ص ۷۲) اگر این مسئله درست باشد باید او را از دانشمندان و نخبگان روزگار خود نیز به شمار آورد. البته برخی واژه هامان را اسم علم نمی‌دانند و بر این باورند که هامان همانند واژه عزیز در سوره یوسف و یا فرعون لقب منصبی مانند کسری و قیصر است. بر این اساس‌هامان لقب وزیر فرعون و پادشاه مصر است.(تفسیر التحریر و التنویر، ج ۱۰، جزء ۲۰، ص ۷۲)

با نگاهی به گزارش‌های قرآنی این معنا به دست می‌آید که وی از مشـاوران بسیار نزدیک فرعون مصر بوده و در بسیاری از کارها با هم هماهنگ بودند. به عنوان نمونه حتی در انتخاب حضرت موسی(ع) به فرزندی فرعون، هامان و فرماندهان نظامی نیز نقش داشتند.(قصص، آیات ۷ و ۸)

خداوند هامان را وزیر فرعون(قصص، آیه ۶؛غافر،آیه ۳۶؛ مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۸۰۸)، از چهره‌های سرشناس و کلیدی در حکومت فرعون(قصص، ایه ۳۸، عنکبوت، آیه ۳۹)، از صاحبان نفوذ و قدرت(همان)، از دانشمندان(قصص، آیه ۳۸؛ جامع البیان،ج ۱۱،جزء ۲۰، ص ۷۲)، از فرماندهان نظامی(قصص، آیه ۶ و ۸) و برخوردار از امکانات گسترده در حکومت فرعونی (قصص، آیه ۶) معرفی می‌کند.

وی انسانی حق ناپذیر و حق‌ستیز(غافر، آیات ۲۴ و ۲۵) و ستمگر و مستکبری است که فرمان به نسل‌کشی یهودیان و بنی اسرائیل می‌دهد (غافر، آیات ۲۳ تا ۲۵) و زنان یهودی را به فاحشه‌گری و خدمت فرعونیان می‌کشاند.(همان)

هامان به سـبب جایگاه ویـژه‌اش، مخاطب دعوت موسـی(ع) بود و خداوند حضـرت را ماموریت می‌دهد تاهامان را همانند فرعون به حق با دلایل روشـن دعوت کند.(عنکبوت، آیه ۳۹) ولی حق‌سـتیزی هامان موجب شد تا در کنار قدرت فرعونی و ثروت قارونی قرار گیرد و از حق سرباز زند و استکبار کند.

به نظر می‌رسـد که نقش هامان در دستگاه فرعونی، نقش فلسفه بافی و توجیه‌گری باشد؛ زیرا دانش و نخبگی وی عاملـی بود که بتواند مردمـان را بفریبد و خام کند. اتهاماتی که به حضرت موسی(ع) به عنوان سحر و جادو زده می‌شود یا ساخت کاخی بلند در جست‌وجوی خداوند در آسمان و فرمان نسل‌کشی پسران و بهره‌گیری جنسی از زنان یهود بیانگر آن است که زر و زور و تزویر در دستگاه فرعونی بر آن بود تا سنت‌های باطل قبطی و قدرت فرعونی و خدایی آن حفظ شـود. زر قارون در کنار تزویر هامان و همکاری بلعم باعور و ساحران از سویی موجب می‌شود تا قدرت فرعونی و زور و خشونت آن توجیه و مشروعیت بیابد و سیره و سنت فرعونی به عنوان بهترین گزینه در سبک زندگی معرفی شود.

تاکید بر رشـد و هدایتگری سبک زندگی فرعونی، تلاشی بود تا سبک زندگی ارائه شده از سوی پیامبر خدا تخطئه شود. هامان درصدد مشروعیت بخشی به فرعونیت و ملیت آن به عنوان بهترین و کامل‌ترین سبک زندگی بود.

هامان در همه مراحل به عنوان یک نخبه و دانشمند درباری در صدد فلسـفه بافـی، توجیه‌گری، زورگویی و توطئه سازی بود. البته قرآن در آیاتی چند از جمله ۵ و ۶ سوره قصص و ۲۳ تا ۲۵ سوره غافر بیان می‌کند که این مکر و توطئه هامانی هیچ سودی نداشت و در برابر آیات حق خداوند دچار شکست شد. خداوند همچنین در آیات ۳۸ و ۳۹ سـوره عنکبوت بیان می‌کند که سبک زندگی ارائه شده از سوی هامان به عنوان بهترین گزینه، از سوی شیطان تزیین شده بود و رسانه‌های جمعی و دیگران مهم اجتماع قبطی چون سـاحران نیز در جا اندازی این معنا فعال بودند؛ ولی خداوند مکرشان را به خودشان بازگرداند و ساحران به جرگه حق پیوستند.

به هر حال بر اسـاس آیاتی از جمله ۳۶ و ۳۸ سوره قصص و ۳۶ و ۳۷ سوره غافر، مسئولیت مهم هامان در دربار و حکومت فرعونی، اجرای مکر و فریب در مبارزه با حق و آیین الهی بود. در این آیات تبیین شـده است که چگونه هامان به عنوان نخبه و فیلسوف دربار فرعونی تلاش می‌کند تا مردم را تحمیق کرده و آنان را در امور باطل سرگرم کند.

هامان نقش برجسـته و چشمگیری در انحراف‌های عقیدتی مردم و رفتارهای نابهنجار و زشت داشت و مردم را به کارهای ناشایست از جمله بردگی جنسی زنان بنی اسرائیل دعوت می‌کرد.(قصص، آیات ۳۸ و ۴۱؛ عنکبوت، آیات ۳۸ و ۳۹) چهره شـناس و برجسته و کلیدی بودن هامان در دولت و حکومت فرعونی(همان)، از وی جایگاه متمایزی ساخته و مردم را به پیروی از افکار و رفتارهای او می‌کشاند. از این رو خداوند وی را از ملعونان و پیشتازان در قیامت و محشـور شـدن به صورت زشت و محروم از هرگونـه نصرت الهی معرفی می‌کند(همـان آیات) زیرا کاری که هامان کرد پیشتازی و پیشوایی در کفر عقیدتی و فجور رفتاری اسـت و این‌گونه است که در قیامت نیز پیشوا و پیشتاز قومش می‌شود و آنان را به دوزخ می‌برد.

> **توده‌های مردم، حاکمان و رهبران اجتماعی خویش را به عنوان انسـان‌های موفق می‌شناسـند و از ایشـان تقلید می‌کنند بلکه دایره این تقلید حتی فراتر از خـود رهبران به حواشی و منتسبان آنان نیز کشیده می‌شود.**

با نگاهی به آیات قـرآن می‌توان دریافت که چگونه حاکمان و نخبگان و رهبران اجتماعی به سبب قرار گرفتن در جایگاه خاص اجتماعی، مردمان را به دو سوی متضاد حق و باطل، هدایت و گمراهی رهنمون می‌شوند و زمینه اصلاح یا تخریب فرهنگی را فراهم می‌آورند.

توده‌هـای مردم تحت تاثیر نخبگان جامعه و خواص خود به راهی می‌روند که آنان ترسیم می‌کنند. بنابراین، لازم اسـت تا به نقش مثبـت و منفی خواص و حاکمان جامعه توجه ویژه کرد. اگر نخبگان جامعه اهل کفرگویی و فجور و رفتارهای نابهنجار باشند، توده‌های مردم نیز آنان را الگوی فکری و فرهنگی و رفتاری خویش قرار می‌دهند و گمراه می‌شـوند. از نظر قرآن حاکمان جامعه به عنوان پیشوایان حق یا کفر نقش ایفا می‌کنند و همان گونه که در دنیا مردم را به حق یا باطل، خوب و زشت می‌خوانند و یا می‌کشانند، در آخرت نیز پیشوا و پیشتاز مردمان در بردن به بهشت یا دوزخ می‌باشند.

پس اولیای امور باید به نخبگان جامعه و خواص توجه ویژه مبذول دارند تا آنان افکار و رفتارهای ناپسـند را در جامعه ترویج ندهند. اینکـه برخی می‌خواهند فرهنگ عمومی را با برخی از کارهای ساده‌اندیشانه سامان دهند، هرگز به سامان نمی‌رسد؛ بلکه باید به الگوها و دیگران مهم جامعه توجه داشت. در این میان نقش رسانه به سبب بیان الگوهای برتر در جامعه برجسته است. فرعون و هامان در زمان خودشـان از رسانه قوی جادو و سحر ساحران برای برتری مکتب و سبک زندگی خودشان بهره می‌جستند. امروز نیز حاکمان می‌توانند، از هنرمندان و ورزشکاران و رسانه‌ها به عنوان ابزارهای قوی برای الگوسازی درست و خوب بهره گیرند و فرهنگ عمومی جامعه را مدیریت کنند.

> **توده‌های مـــردم تحت تأثیر نخبگان جامعه و خواص خود به راهی می‌روند که آنان ترسـیم می‌کنند. بنابراین، لازم است تا به نقش مثبت و منفی خواص و حاکمان جامعه توجه ویژه کرد. اگر نخبگان جامعه اهل کفرگویی و فجور و رفتارهای نابهنجار باشـند، توده‌های مردم نیز آنان را الگوی فکری و فرهنگی و رفتاری خویش قرار می‌دهند و گمراه می‌شـوند. از نظر قرآن حاکمان جامعه به عنوان پیشوایان حق یا کفر نقش ایفا می‌کنند و همان گونه که در دنیا مردم را به حق یا باطل، خوب و زشـت می‌خوانند و یا می‌کشانند، در آخرت نیز پیشوا و پیشتاز مردمان در بردن به بهشت یا دوزخ می‌باشند.**

نقش «بَـــداء» در زنـــدگی انســان

«بَداء» در اصطلاح کلامی به معنای آشکار شدن و بروز امری از جانب خداوند در عرصه تکوین است که مورد انتظار کسی نبود. از یک نظر، می‌توان «بداء» را همتای «نسخ» در حوزه تشریع دانست. همان‌گونه که در قلمرو تشریع، حکمی از سوی خداوند به مصالحی وضع می‌شـود و به نظر ابدی و همیشگی می‌رسد و سـپس با تغییر شـرایط یا به حکم حکمت الهی نسـخ و حکم جدیدی جایگزین می شود، در عرصه تکوین نیز گاه انسان‌ها بر اساس ظواهر علل و اسباب طبیعی وقوع حادثه‌ای را انتظار می‌کشند، اما برخلاف پیش‌بینی‌هایشان، رخداد دیگری تحقق می‌یابد. این تغییر نه به معنای جهل یا پشیمانی خداوند، بلکه به معنای آشکار شدن مشیت و اراده پنهان الهی برای بندگان است.[۱] در این‌جا پرسشی مهم پدید می‌آید: اگر «بداء» چنین نقشی در نظام تکوین دارد، آیا باید آن را عاملی برای تقویت امید و آرامش مؤمنان دانست، زیرا همواره امکان گشوده شدن راهی نو از سوی خدا وجود دارد؟ یا برعکس، باید آن را هشداری تکان‌دهنده به شمار آورد که هیچ‌کس نمی‌تواند با قطعیت از آینده و سرنوشت خود آسوده باشد و این امر نوعی اضطراب و بیم در دل‌ها می‌افکند؟ در ادامه، برای روشن شدن ابعاد مختلف این مسـئله، دو محور اساسی بررسی خواهد شد: نخست، کارکرد تسلی‌بخش و امیدآفرین «بداء» در حیات ایمانی؛ و دوم، جنبه هشداردهنده و بازدارنده آن در تربیت معنوی انسان.

> **همان‌گونه که در قلمرو تشریع، حکمی از سوی خداوند به مصالحی وضع می‌شود و به نظر ابدی و همیشگی می‌رسد و سپس با تغییر شرایط یا به حکم حکمت الهی نسـخ و حکم جدیدی جایگزین می شـود، در عرصه تکوین نیز گاه انسان‌ها بر اساس ظواهر علل و اسـباب طبیعی وقوع حادثه‌ای را انتظار می‌کشند، اما برخلاف پیش‌بینی‌هایشان، رخداد دیگری تحقق می‌یابد. این تغییر نه به معنای جهل یا پشیمانی خداوند، بلکه به معنای آشکار شدن مشیت و اراده پنهان الهی برای بندگان است.**

کارکرد تسلی‌بخش و امیدآفرین بداء

«بداء» در آموزه‌های دینی، مفهومی اسـت که اگرچه هم جنبه هشـداردهنده دارد و هم می‌تواند بیم‌آفرین باشد، اما در بیشتر آیات و روایات با لحن رحمت و امید مطرح شـده و نشانه‌ای از لطف الهی تلقی می‌شود. معنای بنیادین بداء این است که هیچ سرنوشتی -اگر در ظاهر قطعی و تغییرناپذیر جلوه کند- از دایره مشیت مطلق خداوند بیرون نیست و همواره مجالی برای دگرگونی و بازگشت وجود دارد[۲] ایـن نگرش، امید به امکان تغییر مقدرات را در دل مؤمـن زنده نگاه می‌دارد و به او می‌آموزد که هرگز در برابر آینده، محکوم و بی‌اختیار نیست؛ چنان‌که در آیه ۱۱ سوره رعد آمده است: «خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملّتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند.»

روایات نشـان می‌دهند که اعمال انسان نقشی تعیین‌کننده در تغییر سرنوشت او دارد. گناه می‌تواند مایه محرومیت یا نزول عذاب شود، اما دعا، توبه، صدقه یا صله رحم می‌تواند همان مسیر را دگرگون سازد و سرنوشت دیگری برای فرد رقم بزند.[۳] بدین‌سان، حتی هنگامی که همه نشـانه‌ها بر وقوع حادثه‌ای ناگوار دلالت دارد، آموزه بداء به انسان امید می‌دهد که همچنان راهی برای بازسازی آینده باقی است.

نمونه‌های تاریخی نیز ایـن معنا را ملموس‌تر می‌سـازند. قوم یونس، با آنکه آثار عذاب را به چشم دیدند، به واسـطه توبه و بازگشـت نجات یافتند و مجازات برطرف شد.[۴] در ماجرای ابراهیم و اسماعیل نیز فرمان قربانی تا آخرین لحظه به‌گونه‌ای قطعی می‌نمود، اما سرانجام روشن شد که این تنها امتحانی الهی بوده و مسیر دیگری گشوده شد.[۵] این حوادث نشان می‌دهند که بداء صرفاً یک امکان نظری نیست، بلکه در تاریخ واقعی بشر بارها تحقق یافته است.

بدین ترتیب، آموزه بداء بیش از آنکه هشداری اضطراب‌آور باشد، پیام تسـلی و امید دارد. بداء به مؤمنان یادآوری می‌کند که حتی در سـخت‌ترین شرایط، درهای رحمت خدا بسته نیست و آینده قابل تغییر است. این باور، انسان را از تقدیرگرایی خشک می‌رهانـد و به او می‌آموزد کـه با دعا، توبه و عمل صالح می‌تواند در سرنوشت خویش نقشی فعال ایفا کند. چنین برداشتی از بداء نه تنها در برابر حوادث سخت زندگی تسلی‌بخش است، بلکه ریشه‌ای عمیق از اعتماد به رحمت الهی و امید به امدادهای غیبی در دل مؤمن می‌نشاند.

کارکرد هشداردهنده و بازدارنده بداء

در کنـار جنبه امیدبخـش، آموزه بـداء بُعد هشداردهنده‌ای نیز دارد و به انسان یادآور می‌شود کـه هیچ امری در عالم، حتی اگر از نگاه او قطعی و حتمی جلوه کند، مستقل از اراده خداوند نیست. این آموزه تلنگری است برای کسانی که همه‌چیز را تنها بر اساس محاسـبات مادی و توانمندی‌های بشری پیش‌بینی کـرده و گمان می‌کنند جریان حوادث، به صورت قطعـی و تغییرناپذیر رقم می‌خورد. بداء به آنان می‌آموزد که اراده الهی در پس همه اسباب، جاری است و ممکن است در هر لحظه آنچه قطعی می‌نماید دگرگون شود.[۶]

یکی از نمونه‌های روشن این حقیقت در موضوع «ظهور» است. هرچند نشانه‌هایی در روایات ذکر شده، اما تحقق آن وابسته به شرایطی است که بخشی از آن بر ما پوشیده است؛ ازاین‌رو، ظهور می‌تواند به سبب رفتار و آمادگی مردم، تقدیم یا تأخیر یابد[۷] و سرانجام نیز «ناگهانی» رخ دهد.[۸] این معنا انسان را از غرور در پیش‌بینی‌ها می‌رهاند و او را متوجه می‌سازد که تکیه صرف بر ظواهر کافی نیسـت. در واقع، هشدار نهفته در آموزه بداء وجهی مثبت نیز دارد؛ زیرا آدمی را از تکیه‌گاه‌های موهوم بازمی‌گرداند و او را به سوی دعا، تضرع و استمداد از خدا سوق می‌دهد.

> **روایات نشان می‌دهند که اعمال انسان نقشی تعیین‌کننده در تغییر سرنوشت او دارد. گناه می‌تواند مایه محرومیت یا نزول عذاب شود اما دعا، توبه، صدقه یا صله رحم می‌تواند همان مسیر را دگرگون سازد و سرنوشت دیگری برای فرد رقم بزند. بدین‌سان، حتی هنگامی که همه نشانه‌ها بر وقوع حادثه‌ای ناگوار دلالت دارد، آموزه بداء به انسان امید می‌دهد که همچنان راهی برای بازسازی آینده باقی است.**

به ایـن ترتیب، مؤمن همواره باید میان امید و هشدار یا خوف و رجا زندگی کند: امید به گشایش و لطف خداوند و هشـدار نسبت به این حقیقت که هیچ قطعیتی جز در مشـیت الهی وجود ندارد. از مجموع آنچه گفته شـد، روشن می‌شود که آموزه بداء در عین حال که امید و تسلّی را در دل مؤمنان زنده می‌کند، هشدار و بیدارباشی همیشگی نسبت به ناپایداری ظواهر امور و وابستگی همه چیز به اراده الهی است. از یک سو، بداء نشانه‌ای از رحمت و لطف خداوند اسـت که امکان تغییر سرنوشت و جبران گذشـته را فراهم مـی‌آورد و دل مؤمن را حتی در سـخت‌ترین شرایط به دعا، توبه و بازگشت امیدوار می‌سازد. از سوی دیگر، همین آموزه هشدار می‌دهد که هیچ امری -اگر در ظاهر قطعی و اجتناب‌ناپذیر جلوه کند- مستقل از مشیت الهی نیست و غرور به محاسبات انسانی یا اعتماد مطلق به عوامل مادی، انحرافـی خطرناک خواهد بود. ایـن دوگانگی، در حقیقت، بهترین زمینه برای پرورش روح عبودیت و پیوند مداوم با خداوند است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: فانی اصفهانی، سیدعلی، بداء از نظر شیعه، ترجمه سید محمدباقر بنی سعید لنگرودی، قم، انتشارات امام علی بن ابی‌طالب(ع)، ۱۳۹۴ش. ۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافـی، المحقق / المصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، تهران، دارالکتب الاسـلامیه، چ ۴، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۴۷. ۳. همان، ج ۲، ص ۱۵۰ و ج ۴، صص ۳-۱۰. ۴. یونس، آیه ۹۸. ۵. صافات، آیات ۱۰۶-۱۰۸. ۶. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ ۲، ۱۳۹۵ش، ج۲، صـص ۴۸۱ و ۴۸۲. ۷. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸. ۸. صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۷۳.

مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی

چراغ راه

فضیلت احسان به خلق

قال الامام علی (ع): «نِعْمَ زادُ الْمَعادِ الْاِحْسانُ اِلَی الْعِبادِ».

امام علی (ع) فرمود: احسان و کمک به بندگان خدا، چه زاد و توشه خوبی برای جهان پس از مرگ است![۱]

۱. غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۱۶۱، حدیث ۹۹۱۲

حکایت خوبان

واکنش امام صادق(ع) به تهمت دزدی

یک نفر در مسجد خوابیده بود، وقتی بیدار شد، کیسه پولش را نیافت. سراسیمه لباس نزدیک‌ترین شخصی که کنارش بود را گرفت و گفت: تو کیسه سکه‌های من را دزدیده‌ای!

امام صادق(ع) فرمودند: من این کار را نکرده‌ام! ولی آن مردم مجدداً به امام صادق(ع) تهمت دزدی زد! حضرت پرسـید: چند سکه در کیسه داشـتی؟ آن مرد پاسخ داد: صد دینار. امام صادق(ع) آن مرد را به خانه خود بردند و صد دینار را به او دادند. وقتی آن مرد به منزل خود برگشت، کیسه پول خود را پیدا کرد و با شرمندگی به خانه امام صادق(ع) برگشت و عذرخواهی کرد و صد دینار را برگرداند. امام صادق(ع) عذرخواهی او را پذیرفتند، ولی صد دینار را قبول نکردند و فرمودند: ما چیزی را که (در راه خدا) دادیم، آن را پس نمی‌گیریم![۱]

۱- مناقب آل ابی‌طالب، ج۴، ص۲۷۴

پرسش و پاسخ

جنگ نرم و اهداف آن

پرسش:

جنگ نرم چیست و چه تفاوت‌هایی با جنگ سخت دارد و چه اهدافی را در جبهه طرف مقابل دنبال می‌کند؟

پاسخ:

تعریف جنگ نرم

جنگ نرم، مجموعه اقدامات برنامه‌ریزی شـده و هدفمند است که دشمنان اسلام و انقلاب، با اهداف سلطه‌گری، شکست مقاومت، دگرگونی هویت فرهنگی، تغییر اراده و باورها، و تبدیل ارزش‌ها و الگوهای رفتاری به راه می‌اندازند. به بیان دیگر جنگ نرم تهاجم هوشمندی است که دشمن با برنامه‌ریزی دقیق و اقدامات رسـانه‌ای، تبلیغاتی و روانی می‌کوشد بر باورها، احساسـات و رفتارهای جامعه هدف تاثیر گذارد، به گونه‌ای که آنان همان چیزهایی را باور کنند که دشمن می‌خواهد، همان چیزهایی را احساس کنند که دشمن اراده کرده است، همان کاری را انجام دهند که دشمن دوست می‌دارد، و افراد جامعه نه‌تنها از همسویی و همفکری با دشمنان خویش خشنود باشند، بلکه بدان نیز افتخار کنند. (دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۱، ص ۲۶) خلاصه آنکه جنگ نرم، مجموعه اقدامات برنامه‌ریزی شـده و هدفمند اسـت که در آن یک بازیگر، اندیشه و باور عمومـی رقیب را درباره ارزش‌ها و باورهایشـان تغییر می‌دهد و باعث دگرگونی هویت فرهنگی و الگوهای رفتاری یک نظام سیاسی می‌شود. جنگ نرم درواقع نوعی سلطه در ابعاد سه‌گانه حاکمیت سیاست، اقتصاد و فرهنگ است که از طریق استحاله هویت فرهنگی و الگوهای رفتاری در این حوزه‌ها ایجاد شده و نمادها و الگوهای نظام سلطه جایگزین آن می‌گردد. با این نگرش تمامی دگردیسـی‌هایی که باعث به خطر افتادن اهداف و ارزش‌های حیاتی یک نظام سیاسی، یا باعث دگرگونی اساسی در عوامل تعیین‌کننده هویت ملی و دینی یک کشور می‌شود را جنگ نرم گویند. واژه‌هایی چون: «جنگ روانی، عملیات روانی، قدرت نرم، تهاجم فرهنگی، شبیخون فرهنگی، ناتوی فرهنگی» با اندک تفاوتی همسان و هم‌خانواده جنگ نرم می‌باشند.

تفاوت جنگ نرم و جنگ سخت

۱- جنگ نرم فرامنطقه‌ای است درحالی که جنگ سخت محدود به جغرافیای خاصی است.

۲- جنگ نرم راهبردی فرهنگی، اعتقادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و... دارد، در حالی که جنگ سخت راهبرد آن محدود به مراکز اقتصادی و سیاسی و نظامی است.

۳- جنگ نرم بی‌سـر و صدا و خامـوش عمل می‌کند، در حالی که جنگ سخت پرسر و صدا و همراه با غرش سلاح‌های رزمی و جنگی است.

۴- جنگ نرم دامنه و قلمرو گسـترده‌ای دارد و همه اقشـار جامعه را هدف می‌گیرد، در حالی که جنگ سـخت نوعا محدود به نظامیان و نیروهای رزمی است.

۵- جنگ نرم شـیوه‌ها و ابزارهای آن، گوناگون، گسـترده، ظریف و کم‌هزینه‌تر اسـت، در حالی که جنگ سـخت شیوه‌ها و ابزارهای آن محدود و پرهزینه است.

۶- جنگ نرم بر روح و روان و اخلاق و دین آثار سـلبی و تخریبی دارد لذا تلفاتش گسترده، ضایع‌شدنی و نفرت‌آور است در حالی که جنگ سخت تلفات نیروهای آن محدود و از قداست خاصی برخوردارند، زیرا اگر جهاد در راه خدا باشد شهید و جاودانه می‌شوند.

۷- جنگ نرم تلفاتش تدریجی در کوتاه مدت و نامحسـوس است و تحریک‌کننده و احساس‌برانگیز نیست، در حالی که جنگ سخت تلفاتش یکباره، محسوس و تحریک‌کننده و احساس‌برانگیز است.

۸- جنـگ نرم در یک روند طولانی و نامحدود اسـت، در حالی که جنگ سخت محدود و کوتاه مدت و زودگذر است.

ویژگی‌های جنگ نرم

۱- ماهیت زدایی

جنگ نرم در پی تغییر قالب‌های ماهوی باورها، ارزش‌ها و رفتارهای جامعه هدف و ساختار سیاسی آن است تا ماهیت بومی و اولیه آنها را بزداید و مدل‌ها و هویت‌های جدیدی در راستای ساختارشکنی‌ها شکل بگیرد.

۲- پیچیده و مرموز

جنگ نرم، آرام، تدریجی، خزنده، زیرسـطحی، نامحسوس، پیچیده و رمزآلود اسـت، به‌گونه‌ای که بسـیاری از عامه مـردم و خواص آن را تشخیص نمی‌دهند.

۳- تصویرسازی‌های جدید

دشمن در جنگ نرم با استفاده از نمادها و روش‌های تبلیغاتی، تصاویر جـذاب و مطلوبی از خود ارائه می‌کنـد و حریفش را مأیوس و ناامید و شکست‌خورده به تصویر می‌کشد.

۴- ماندگاری آثار

پیامدها و آثار و نتایج جنگ نرم، پایدار و ماندگار است و به راحتی و زودهنگام بازگشت‌پذیر نیست.

۵- جذاب و استخدام‌گر

دشمن در جنگ نرم، با ایجاد فضاسازی و جاذبه‌های کاذب و بدون پشتوانه، چنان عمل می‌کند که نیروهای درون جامعه هدف، خواسته یا ناخواسته در استخدام کارگزاران اصلی جنگ نرم درآمده و به روند اجرای آن شدت بیشتری می‌بخشند.

۶- محرک افکار و عواطف مخاطبان

مهندسان جنگ نرم می‌کوشند با نمادسازی، اسطوره‌آفرینی و خلق ارزش‌های نوپدید، در افکار و باورهای مخاطبان کشور هدف نفوذ کنند و با تحریک عواطف و احساسـات، بسترهایی را برای خلق بحران فراهم آورند، که برخی از اهم این بسترها عبارتند از:

الف) برجسته‌سازی آسـیب‌ها و ضعف‌های وضع موجود و تاکید بر نقاط مطلوب

ب) داشتن تنوع روشی و عدم تکرارهای خسته‌کننده و ملال‌آور

ج) بحران‌آفرینی، تشدید تفرقه‌های قومی، مذهبی و دینی و نژادی و از بین بردن انسجام ملی و یکپارچگی

د) ایجاد تردید، بدبینی و ناامیدی روزافزون جهت دگرگونی در باورها، آرمان‌ها، هنجارها و ارزش‌های بنیادین مردم

هـ) برخورداری از جدیدترین ابزارها و تکنولوژی‌های ارتباطی مانند: فضای مجازی، سایبری، هوش مصنوعی و... روزآمد

و) تحمیـل فریبنده هویت و الگوهای رفتاری جدید با اعمال اقتدار مؤلفه‌های جنگ نرم به‌گونه‌ای که رفتار مخاطبان را برخلاف میل‌شـان تغییر دهند، بدون اینکه این تحمیل فریبنده را احساس کنند. بنابراین هدف راهبردی دشمنان در جنگ نرم سلطه همه‌جانبه در ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی در جبهه مقابل می‌باشد.